بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 15 مهر 1387.

بحث ما در مورد مفهوم غایه بود. گفتیم که باید یک مروری کنیم به بحث های سال گذشته در مورد ضابطه دلالت یک جمله بر مفهوم. گفتیم که مرحوم شهید صدر رحمه الله علیه، در واقع دو تا ضابطه اصلی برای مفهوم شرط قائل هستند. یک ضابطه سومی که قبول ندارند را بحث نمی کنیم.

یکی این هست که ضابطه اول دو تا رکن دارد. رکن اول اینکه جمله دال بر نسبت توقفیه باشد. رکن دوم این هست که جمله موقوفش سنخ الحکم باشد. آن حکمی که متوقف است بر شیء دیگر سنخ الحکم باشد. طبیعی حکم به معنای حکمی که هیچ قید و شرطی ندارد باشد این شکلی. ما توضیح دادیم که نسبت توقفیه در واقع یک نسبت ترکیبی است. یک نسبت مزدوج هست از یک نسبت ایجابی به یک نسبت سلبی و به اعتبار آن نسبت سلبی اش مفهوم استفاده می شود. و در واقع روح دلالت مفهوم با توجه به رکن دومی که طبیعی حکم است به اینجا بر میگردد وقتی طبیعی حکم محمول ما هست و قضیه ما دال بر نسبت توقفیه که نسبت سالبه است یعنی نسبت سالبه را هم در خودش دارد، سلب طبیعی به سلب جمیع افراد است. مفهوم یعنی همین. ما در واقع فرض کنید حال مورد صریحش را با جمله اسمیه اگر بیان کنیم، مثلا بگوییم که یتوقف وجوب الاکرام علی مجیئ زیدٍ. آن جمله اذا جاء زیدٌ وجب اکرامه، اگر تبدیل به جمله اسمیه کنیم. یتوقف وجوب الاکرام علی مجیئ زیدٍ. این یعنی چی؟ یعنی اذا لم یجئ زیدٌ لم یتحقق وجوب الاکرام. وجوب الاکرام که یک طبیعت کلی است، در فرض عدم مجیئ زید تحقق پیدا نمی کند. طبیعت که تحقق پیدا نکرد یعنی چه؟ یعنی هیچ فردی از افرادش تحقق پیدا نمی کند چون اگر فردی از آنها تحقق پیدا کرد قهرا طبیعت تحقق پیدا کرده است و آن نکته عقلی که طبیعت با انتفاء جمیع افراد منتفی می شود آن سرّ دلالتش بر مفهوم هست که در لا به لای فرمایش خود آقای صدر هم به این مطلب اشاره شده است که آن جنبه سالبه نسبت توقفیه هست که دلالت بر مفهوم دارد.

سؤال:

پاسخ: بله نسبت توقفیه همان انحصار است و چیز دیگری نیست. این یا خود مفهوم است، البته ما یک ان قلت و قلت هایی سابق می کردیم که این ملازمه مفهوم نیست خود مفهوم هست آن را خیلی نمی خواهیم رویش چیز کنیم. می شود گفت که مفهوم عبارت از انتفاء جمیع افراد است. انتفاء جمیع افراد لازمه انتفاء طبیعت است. نه خود طبیعت. آن اشکالی که سابق می کردیم این جور می شود دفع کرد ولی به هر حال چندان این جهتش مهم نیست که بحث کنیم که این مناط، خودش مفهوم است یا چیزی است که لازمه اش مفهوم است. خب این رکن اول بود با توضیحی که در جلسه قبل هم به آن اشاره کردیم. این مناط اول بود. مناط دومی که مرحوم آقای صدر مطرح کردند این است که اگر آن طرف نسبت ما حکم به شکل طبیعی به شکل استغراقی باشد. مثلا جزا در جمله جزا. اگر جزا ما تمام افراد حکم باشد. ما می گوییم که اگر زید بیاید تمام افراد وجوب اکرام تحقق پیدا می کند. خب اگر قرار باشد با نیامدن زید هم یک وجوب اکرامی باشد با این مطلب ناسازگار است که تمام افراد وجوب اکرام با آمدن زید تحقق پیدا کند. خب دیگر ایشان می فرماید که هیچ قید دیگری هم اینجا لازم نیست که ما ضمیمه کنیم همین مقدار کافی است که جزاء ما تمام افراد باشد. نسبت هم نسبت توقفیه نباشد. نسبت ایجابیه بفرمایید، نسبت استلزامیه بفرمایید هر جوری تعبیر کنید. یعنی با آمدن شرط جزاء تحقق پیدا می کند. همان مفهوم ایجابی که در نسبت های شرطیه وجود دارد. اگر شرط بیاید جزاء می آید. اگر قرار باشد جزاء تمام افراد طبیعت باشد خب لازمه اش مفهوم است. لازمه عقلی اش این است که با نیامدن شرط جزاء تحقق نداشته باشد و الا خلف است. خب این مطلب خاصی هم ندارد و درست هم هست.

ما در واقع یک ضابطه دیگری آقای هاشمی در حاشیه بحوث طرح کرده اند، یک ضابطه ای هم ما عرض می کردیم. به نظرم این ضابطه ها با این ضابطه دوم ملازم هستند حالا عرض می کنم. آقای هاشمی، ایشان می فرمایند که ما گاهی اوقات محور کلام و نقطه اتکاء کلام شرط است. سک موثعس نکته اتکاء کلام جزاء است. یک موقعی است که کأنه جمله شرطیه را اگر بخواهیم به یک جمله حملیه تبدیل کنیم و معنا کنیم، شرط ما به منزله موضوع قرار می گیرد. فرض کنید بگوییم که مجیئ زیدٍ سببٌ لوجوب الاکرام. یک موقعی نه، جمله جزاء موضوع می شود. کأنه این جمله مجیئ زیدٍ سببٌ لوجوب الاکرام را بر گردانیم به جایش این شکلی می گوییم که وجوب الاکرام متحققٌ بسبب المجیئ. که کأنه موضوع قضیه یک موقعی شرط است و یک موقعی موضوع قضیه جزا است. یعنی آن چیزی که در مقام لبّ در عالم حقیقت موضوع هست شرط است یک موقعی موضوع جزاء است. ایشان می گوید که اگر موضوع جزاء باشد دال بر مفهوم است. نکته قضیه را نکته ای که ذکر می کند آن نکته سبب می شود که بگوییم این ضابطه ایشان در واقع یک نوع تفسیری است که ملازم می شود با همان ضابطه دوم شهید صدر. ایشان یک نکته ای را متعرض می شود که نکته خوبی هم هست که در کلام مرحوم صدر هم اصلش و جود دارد که در ان بحث ها هم به آن خواهیم پرداخت. آن این است که در، حالا من به یک مثال دیگر مطلب را بگویم. اگر ما گفتیم که العالم واجب الاکرام. یک موضوع داریم که عالم است و یک محمول داریم که واجب الاکرام است. این عالم ظاهر اطلاق قضیه این است که عالم به نحو استغراقی باشد. عالم یعنی همه افراد عالِم. یعنی کل عالمٍ. انحلال بجمیع افراد است. ولی واجب الاکرام نه اینکه العالم واجب الاکرام یعنی تمام افراد وجوب اکرام رفته است روی عالِم. در جزاء به نحو صرف الوجود هست در محمول، حالا جزاء تعبیر کردم این جوری تعبیر کنم، در محمول به نحو صرف الوجود است و در موضوع به نحو مطلق الوجود است. وجود ساری بفرمایید. این ظاهر قضایا این شکلی است. حالا چرا این شکلی است را کار نداریم. ظاهر قضایا این است که محمول به نحو مطلق الوجود نیست و به نحو صرف الوجود است و موضوع به نحو مطلق الوجود است. خب لازمه این مطلب همین مطلب است که اگر جزا به منزله موضوع باشد، وجود ساری می شود. یعنی کأنه تمام افراد جزا با تحقق شرط باید تحقق پیدا کرده باشند. این یک ضابطه اثباتی برای ضابطه شهید صدر است. یعنی کلام آقای هاشمی در واقع توضیحی برای کلام شهید صدر می شوند. ایشان البته یک ضابطه دیگری اصلا این را می خواهد مطرح کند و در آن هم برای ضابطه اول یعنی در ادامه بحثی که ایشان در مورد ضابطه اول شهید صدر کردند این را آورده است. در حالی که این در واقع روحش در بازگشت به ضابطه دوم ایشان است. یعنی لازمه اینکه جزاء به منزله موضوع در لبّ باشد این است که جزاء وجود ساری و مطلق وجود حکم باشد که لازمه اش مفهوم هست به همان بیانی که در کلام شهید صدر آمده است. البته می گویم که این ضابطه عین آن نیست در واقع یک نوع تبیین اثباتی قضیه است برای اینکه بفهمیم که جزا به نحو مطلق الوجود است، چه شکلی بفهمیم؟ ضابطه اش این است که ببینیم آیا جزا لبّا به منزله موضوع است یا لبّا به منزله محمول.

سؤال:

پاسخ: نه شهید صدر ضابطه اثباتی نیست. ضابطه ثبوتی است یعنی می گوید که این اگر جزاء به نحو مطلق الوجود باشد، مفهوم دارد ولی کجا، چه جوری ما می فهمیم که جزاء مطلق الوجود است.

سؤال: اگر در مقام ثبوت موضوع ما همان جمله جزائیه باشد در مقام اثبات دلیلمان برای اینکه موضوع همان است منحصرا این است که تمام افراد به آن دسترسی دارند. این تقریر

استاد: بله حالا یک تأملی فرمایید

اما یک ضابطه دیگری ما عرض می کردیم که من تصور می کنم که ضابطه ای هم که ما عرض می کردیم، باز یک ضابطه اثباتی هست برای همین ضابطه دوم شهید صدر. ما این جور عرض می کردیم می گفتیم که آقایان در جمله شرطیه تعبیر می کنند که مفهوم لازمه اطلاق جمله شرطیه و در مقام بیان بودن است. ما اینجا اشکال می کردیم که باید دید که متکلم در مقام بیان چیست. کلمه در مقام بیان بودن یک لفظ مجملی است و خودش خیلی روشن نمی کند. یک موقعی متکلّم در مقام بیان موارد شرط است. یک موقعی متکلّم در مقام بیان موارد جزاء است. یک موقعی متکلّم در مقام بیان ملازمه بین شرط و جزاء است. اگر ما نهایتا هم این اختیارمان این بود که تعیین کننده اینکه در مقام بیان کدام یک از اینها است خصوصیات موردی است و کلا بر هیچ یک از این خصوصیات وضع نشده است. حالا با مثال های موردی ضابطه را توضیح دهم، یک موقعی می آید و سؤال می کند می گوید که متی یجب اکرام زیدٍ؟ می گوید اذا جاء زیدٌ. خب اینجا سؤال از این نیست که یک صورت از صورت هایی که اکرام زید واجب است را بیان کنید. متی یجب ظاهرش این است که از جمیع موارد وجوب اکرام زید سؤال کرده است. وقتی می گوییم اذا جاء زیدٌ وجب اکرامه، از آن مفهوم استفاده می شود. این یک صورت که در مقام بیان موارد جزا است. یک موقعی هست در مقام بیان موارد شرط است. می گوییم که اذا جاء زیدٌ فما ذا نسنع فما یجب علیه؟ اینجا در مقام بیان احکام مترتب بر شرط است. اینجا یک مفهومی استفاده می شود غیر از این مفهومی که اقایان قائل هستند. آن این است که در ظرف آمدن زید، غیر از وجوب اکرام واجب دیگری تحقق ندارد. تمام الواجب اکرام زید است. آن یک چیز دیگر است غیر از مفهومی که آقایان قائل هستند که اتفاقا، حالا این نکته را بگویم این ظهور، ظهوری است که بر حمل مطلق بر مقید مهم است. این را داشته باشید. در حمل مطلق بر مقید این ظهور باعث می شود که ما مجبور شویم مطلق را بر مقید حمل کنیم. ظهور قضیه در اینکه تمام الواجب مطلق است یا مقید است. این ظهور منشأ حمل مطلق بر مقید می شود که نمی خواهم آن بحث را اینجا دنبال کنم. این یک ظهور دیگر است. این یک مفهوم دیگر است یا یک مفاد سلبی دیگر است که ربطی به مفهوم ندارد. مفهوم اصطلاحی ندارد. یک موقعی هست که نه، نه در مقام بیان موارد شرط است نه در مقام بیان موارد جزا است. فرض کنید سؤال می کند که آیا در روز جمعه غسل واجب است؟ می گوید بله. نه می خواهم تمام احکام روز جمعه را بیان کنم که فقط غسل واجب است هیچ چیز دیگر واجب نیست. نه می خواهم تمام موارد وجوب غسل را بگویم که بگویم غسل فقط روز جمعه واجب است و هیچ عامل دیگری برای وجوب یا استحباب غسل وجود ندارد. در این مقام نیست می خواهیم ببینیم آیا ملازمه بین آمدن روز جمعه و استحباب غسل هست یا نیست. در مقام نصّ الملازمه است لا اکثر. خب اینجا نه مفهوم از ناحیه تمام الواجب بودن جزا استفاده می شود و نه مفهوم به معنای اصطلاحی. که باز هم تعیین کننده اش خصوصیات مقام هست و امثال اینها. به خصوص در مستحبات غالبا این شکلی است. در آن بحث حمل مطلق بر مقید هم فی الجمله تأثیر می گذارد در اینکه در مستحبات ما حمل مطلق بر مقید نکنیم که بحث هایی دارد که نمی خواهم وارد آن بحث ها بشوم. خب این ضابطه ای را هم که ما عرض کردیم، آن صورتی که دال بر مفهوم بود، توجه می فرمایید روحا بازگشت به این می کرد که به قرائن خصوصیات مقامیه، ما می فهمیم که مکلم در مقام بیان موارد جزا است. موارد جزا یعنی چه؟ یعنی جزا به نحو جمیع افرادش را می خواهد بیان کند. این در واقع یک نوع ملازم هست با همان بیانی که مرحوم شهید صدر ذکر کرده است و ما عرض می کردیم که خیلی وقت ها که مفهوم جملات دارد از این سنخ است. چون متکلّم در مقام بیان موارد جزا است و آن هم به خصوصیات مورد وابسته است. یک جور یک صورت دیگری را هم ما ذکر می کردیم که جمله مفهوم دارد، آن فرض کنید می آید و سؤال می کند که ما حکم اکرام زید؟ اکرام زید چه حکمی دارد؟ می گوییم اذا جاء زیدٌ وجب الاکرام. در مقام بیان تمام موارد وجوب اکرام نیست ها. غیر از آن ضابطه است. سؤال این می کند که حالا مثالی که پارسال زیاد می زدم، بحث آن روایت بختج بود. بختج یک نبیض خاصی است. یک نوع شراب می پخته می گویند. شراب پخته. سؤال این است که سألت ابا عبد الله علیه السلام عن البختَج قال ان قال صاحبه انّه طبخ علی الثلث فاشربه. خب سؤال کرده است از اینکه حکم بختج چیست. گفتیم که اگر صاحبش گفت که این ثلثان شده است خوردنش اشکال ندارد. خب برای اینکه سؤال سائل پاسخ داده شود باید مفهوم داشته باشد. چون اگر این جمله مفهوم نداشته باشد تمام سؤال سائل پاسخ داده نشده است. ظهور جواب در اینکه تمام سؤال می خواهد جواب داده شود، اقتضا می کند که قسمتی از پاسخ به منطوق و قسمتی از پاسخ به مفهوم باشد. که خود این مفهوم را استفاده می شود. خیلی وقت ها این ضابطه دوم هم خیلی شایع است در روایات. کسی دقت کند در روایات می بیند که این ضابطه هم کثیرا ماء به این شکل است. خب این ضابطه هایی که ما ذکر کردیم، این ضابطه ها چه برگشت کند به ضابطه شهید صدر و چه برگشت نکند، ما عرضمان این بود که در قضایا، مفاد وضعی مثلا جمله شرطیه نیست. به خصوصیات مورد بستگی دارد. مفاد وضعی شان اینها نیست. مفاد وضعی، همان مثلا اصل نسبت، حتی جمله شرطیه را می گفتیم نسبت توقفیه ما نمی فهمیم از جمله شرطیه. بله ممکن است یک جایی، حتی همین نسبت توقفیه هم به خاطر خصوصیات مورد، یعنی لحن کلام، تکیه بر کلام، سؤال سائل و امثال اینها، مراد از آن جنبه سلبی هم از جمله فهمیده شود. ولی آنها خارج از وضع لفظی جمله شرطیه است. این است که این ضابطه هایی که ما گفتیم تقریبا واضح است که ما در این ضابطه ها، این ضابطه ها در مورد غایه پیاده نمی شود. ضابطه دوم شهید صدر هم در مورد غایه پیاده نمی شود واضح است چون هیچ وجهی ندارد که مغیّی ما، حکم مغیی ما، طبیعت به نحو مطلق الوجود باشد. هیچ وجهی ندارد که وقتی می گوییم که وجب الصلوه مثلا الی اللیل، وجب الصوم الی اللیل، این وجوب مراد تمام افراد وجوب صوم را بخواهد بیان کند. فی نفسه آن که در مقام بیان تمام بودن که وضعا بگوییم که دال بر او هست، آن روشن است که هیچ وجه خاصی ندارد. آن که عمدتا مطرح هست، که در بحث غایه باید مطرح شود، ضابطه اول شهید صدر است که ضابطه درستی هم هست. آن ضابطه اول شهید صدر باید ببینیم در بحث غایه تطبیق می شود یا خیر. که ضابطه اول شهید صدر دو رکن داشت. رکن اول اینکه نسبت، نسبت توقفیه باشد. که ما عرض می کردیم که روح نسبت توقفیه، آن نکته اصلی نسبت توقفیه بحث مفهوم سلبی است که در جمله خوابیده است. ما در مورد غایه هم باید ببینیم که آیا غایه مفهوم سلبی دارد یا خیر. آن مفهوم سلبی که در نسبت توقفیه هست، آن مفهوم سلبی هم در غایه هست یا نیست. رکن دومش که بحث سنخ الحکم و امثال اینها است باید بحث کنیم حالا بحثش را طرح می کنیم. اینجا در بحث غایه، بعضی ها گفته اند که غایه مفهوم دارد. بعضی ها گفته اند که غایه مفهوم ندارد. بعضی ها تفصیل قائل شده اند بین اینکه غایه، غایه حکم باشد یا غایه موضوع باشد. گفته اند اگر غایه حکم باشد مفهوم دارد ولی اگر غایه موضوع باشد مفهوم ندارد. مرحوم شهید صدر در اینجا تقسیم بندی که کرده است، چهار قسم کرده است غایه را. که خیلی چیز خوبی هم هست این تقسیم بندی در این بحث مؤثر است. ایشان می گوید که گاهی اوقات غایه، غایه موضوع است. گاهی اوقات غایه، غایه متعلق حکم است. گاهی اوقات غایه، غایه خود حکم است که حکم با لفظ دالّ بر حکم، یک مفهوم حرفی است. قسم چهارم هم آن جایی که غایه، غایه حکم هست و حکم جمله هم با مفهوم اسمی رسانده شده باشد. حالا یکی یکی این چهار قسم را توضیح دهم و بعد ببینیم که چه جوری باید بحث کرد. من اول نکته ای را عرض کنم، دو تا اصطلاح هست که قبلا هم گفته ام ولی تکرارش هم بد نیست. یک اصطلاحی مرحوم نائینی دارد که این اصطلاح متفاوت هست از اصطلاح قوم. با اصطلاح قوم متفاوت است ولی مانعی ندارد این اصطلاح به کار بردنش و کلام شهید صدر بر مبنای این اصطلاح است. این جمله را توجه فرمایید، اگر گفتیم که المستطیع یحج. المستطیع وجب علیه الحج. ما یک مستطیع داریم یک حج داریم. مرحوم نائینی مستطیع را موضوع حکم می داند. یعنی مستطیع موضوع حکم هست و آن حج را هم متعلّق الحکم می داند. موضوع را این جور معنا می کند می گوید که موضوع حکم آن چیزی است که مفروق الوجود فرض شده است مفروض الوجود هست و بر فرض تحققش حکم فعلی می شود. شرایط وجوب، آن چیزهایی که دخالت در اصل تحقق وجوب دارد. اگر استطاعت نباشد اصلا وجوب نیست. باید استطاعت خارجا تحقق پیدا کند تا جعل وجوب حج به فعلیت برسد و به تعبیر مرحوم نائینی به مرحله مجعول برسد. ولی آن حجّی که متعلّق وجوب هست، آن خارجیتش و تحقق خارجی اش دخالت ندارد در ثبوت حکم. اصلا خارجیتش مسقط حکم است. حکم برای ایجاد خارجی اش است. نه اینکه بعد از اینکه آن حج خارجیت پیدا کرد تازه وجوب بیاید. نه، متعلق حکم چیزی هست که مفروق الوجود نیست. حکم در پی تحقق آن است. این اصطلاح مرحوم نائینی. در کلمات قوم، آن چیزی که مرحوم نائینی متعلق الوجوب تعبیر می کند خیلی وقت ها همان را موضوع تعبیر کرده اند. به اعتبار همان معنای منطقی موضوع. چون می توانیم حج را موضوع قرار دهیم وجوب را که حکم است محمولش قرار دهیم. بگوییم الحجّ واجب. به اعتبار اینکه الحج واجب اطلاق می شود حج را موضوع تعبیر می کنند. و این خلط بین این دو اصطلاح، خیلی وقت ها منشأ یک سری چیزهایی شده است. گاهی اوقات دیده ام که مرحوم آقا شیخ محمد حسین صحبت که می کند رو اصطلاح قوم بحث کرده است گاهی اوقات مرحوم نائینی اشکال کرده است و اشکالاتش در یک مبنای دیگر است. این خلط اصطلاحات باید نشود. البته تفکیک بین این دو قسم تفکیک خوبی است که مرحوم نائینی تفکیک کرده اند. به هر حال باید این دو تا از هم جدا شود. آن چیزی که مفروق الوجود هست و با خارجیت یافتنش و با تحقق خارجی اش تازه حکم می آید. و آن چیزی که نه، حکم متوقف بر تحقق خارجی او نیست. و تحقق خارجی اش غایه حکم است. هدف حکم است. حکم می خواهد که آن خارجا محقق شود. مرحوم آقای صدر اینجا همین را می گوید که یک موقعی شما می گویید که فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق. این الی المرافق قید چیست؟ قید أیدی است. دست مفروق الوجود است. می گوید این دستی که مفروق الوجود هست را بشویید. دستی که تا مرفق است. آن قید موضوع حکم است که أیدی موضوع حکم ما است. ولی یک موقعی آن متعلّق حکم ما آن مثلا اگر گفتیم که غسل ما به یک حالت خاصی است. اغسلوا بالصابون. بالصابون مثلا قید کیفیت غسل است. یا مثلا مثالی که ایشان می زند، می گوید که صوم الی اللیل. صوم یعنی امساک از مفطرات. می گوید امساک از مفطراتی که تا شب هست، این امساک تا شب واجب است. یعنی قید آن امساک آن قید صوم که متعلق الوجوب است.

سؤال: اصلا امکان ارجاع موضوع دارد

پاسخ: نه این موضوع ندارد. علی المکلف حالا آن می شود. اینجا که نمی خواهم به هر حال این مربوط به متعلَّق است دیگر.

سؤال:

پاسخ: در جمله ممکن است نباشد ولی خارجا به هر حال باید یک مکلفی باشد. شرایط عامه تکلیف عقلی داشته باشد. آنها همه شرایط چیز هست دیگر. انسانی وجود داشته باشد که عاقل و بالغ باشد. آن شرایط عامی تکلیف همیشه هست.

خب این هم دو قسم. قسم سوم آن جایی که قید برای نفس حکم است. مثال خوبی می زند ایشان. می گوید که صوم حتی تسبح شیخا. روزه بگیر تا پیرمرد شوی. تا پیرمرد شوی، پیرمرد شدن غایه وجوب صوم است. نه اینکه تا پیر مرد شدن هی امساک کن. امساک تا پیر مرد شدن را نمی خواهد بیان کند. می خواهد بگوید که غایه وجوب، این وجوب صومی که ما به شما گفتیم، این وجوب صوم تا زمان پیر مرد شدن است. بعد از پیر مرد شدن کأنه وجوب نیست. حالا ایشان می گوید که این جایی که غایه حکم هم هست دو قسم است. یک موقعی به نحو با هیأت بیان شده است. مثلا صوم حتی تسبح شیخا. یک موقعی نه، با هیأت بیان نشده است. با مفهوم اسمی. وجب الصوم حتی تسبح شیخا. این دو با هم دیگر بحث هایش فرق دارد. یکی از بحث های اصلی که در این بحث ها هست، اساسا حالا این مطلب را هم توجه فرمایید، در کلمات قوم اگر دقت کنید، خیلی وقت ها بحث هایی که شده است، بحث را روی این برگردانده اند که نمی دانم انشاء جزئی است یا کلی است چه هست، گفته اند حکم، اگر غایه حکم باشد، مثلا انشاء است و انشاء جزئی است از این بحث ها این شکلی بحث را طرح کرده اند. خب لازمه اینکه به حکم برگردد، این نیست که حکم مدلول هیأت باشد. به طور کلی قید حکم، ملازم با این نیست که حکم ما مدلول جمله انشائی باشد. این دو را با هم دیگر باید از هم تفکیک کرد و یک کاسه نباید بحث کرد. خب اینجا،

حالا بیاییم ببینیم آیا تفصیلی که بین حکم و موضوع داده شده است صحیح هست یا نیست. مرحوم آخوند، حالا من تتبع نکردم از قدیمی ها ولی در کتب دم دستی که ما داشتیم اولین کتابی که من دیدم که بحث تفصیل بین حکم موضوع دارد در کفایه است. کفایه در غایه می گوید، تفصیل قائل شده است که غایه اگر غایه حکم باشد مفهوم دارد و اگر غایه موضوع باشد مفهوم ندارد. می گوید اگر غایه، غایه حکم باشد اینجا مفهوم دارد چون و الا با غایه ناسازگار است. و الا لما کان ما جعل بغایهً غایه. این را من این جوری توضیح دهم که اصلا غایه حقیقتش آن مفهوم سلبی است. یعنی مقوّم غایه بودن غایه

شاگرد: به منطوقش است

استاد: حالا بفرمایید به منطوقش است. ما خیلی در این گیر اینکه کدامش را اسمش را منطوق بگذاریم کدامش را مفهوم بگذاریم، چون شبیه همین در بحث حصر هم هست. چون بعضی ها می گویند که حصر منطوق است و مفهوم نیست. خیلی چون مهم نیست آن جنبه مفهومی و منطوقی اش این است که، به هر حال غایه، قسمتی از مفادش، مقوّم مفادش، حالا هر جور می خواهید تعبیر کنید مسئله جنبه سلبی قضیه است. اینکه می گوییم که تا اینجا، این یعنی اینکه بعد از این نیست دیگر. خب ولی در بحث جایی که غایه موضوع باشد یا غایه متعلّق. می گویم این تفصیل بین موضوع و متعلّق و اینها در کلام شهید صدر است در کلام مرحوم آخوند این تفکیکات نشده است. ولی این موضوع که ایشان مطرح می کند همه این اقسام را شامل می شود. هم غایتی که غایه موضوع به اصطلاح مرحوم نائینی باشد. هم آن جایی که غایه، غایه محمول به اصطلاح مرحوم نائینی باشد، این غایه متعلَّق همه اینها را شامل می شود. اینها می گویند که اینجا مفهوم ندارد. به دلیل اینکه جمله این شکلی گفته است، می گوید که صومی که تا شب هست واجب است. مانعی ندارد که یک چیز دیگری هم بعد از شب امساک بعد از لیل هم واجب باشد، این منافات با غایه بودن غایه ندارد. فرض کنید که ما می گوییم شستن تا اینجا اگر واجب باشد، یعنی یک وجوبی رفته باشد روی شستن اینجا. یک وجوب دیگر هم رفته باشد به شستن تا اینجا. اینکه نفی نمی کند این شستن تا اینجا این را بیان می کند. اینجا البته کلام مرحوم آخوند یک اضافه ای لازم دارد که این اضافه مهم است. حالا این را ملاحظه فرمایید بحثش را انشاءالله فردا بحث می کنیم. آن این است که عرض کردیم ما در واقع دو تا رکن دلالت بر مفهوم داشت. یکی اینکه دالّ بر مفهوم سلبی باشد یک. دوم اینکه طبیعت و سنخ الحکم مغیّی ما باشد. به چه دلیل مغیی ما سنخ الحکم می تواند باشد؟ به خصوص اشکال در جایی که مغیی ما با هیأت بیان شده باشد قوی تر است. چون هیأت مفهوم جزئی است. هیأت بنا بر مشهور بین آقایان تعبیر می کنند هیأت، و از عام ؟؟؟ خاصه هیأت مفادش جزئی است. مفادش که جزئی شد چه شکلی می توانید شما بگویید که مغیی شما طبیعت به نحو کلی، طبیعت جزئی آن حکمی که وجود دارد در این صورت است. منافات ندارد یک حکم دیگری وجود داشته باشد که این قید را نداشته باشد یا در ما بعد غایه ثابت باشد. این نقطه فراق مهمی که وجود دارد که باید بحث کنیم، این نقطه است. که سنخ الحکم بودن را از کجا می شود اثبات کرد. این را ملاحظه فرمایید امشب انشاءالله بعد از نماز مغرب و عشاء بحث منتقی را بحث می کنیم. ایشان روی این بحث تکیه دارد.

سؤال:

پاسخ: حالا ببینیم اینجا نیاز دارد یا ندارد. نیاز به توضیح دارد. به خصوص اینجایی که جمله به خصوص جایی که با هیأت باشد. هیأت یعنی در واقع مشکل این است که هیأت دال بر طبیعت نیست. هیأت دال بر فردی از افراد طبیعت است. اگر دال بر جزئی باشد مفاد هیئت، چه شکلی همان طبیعت، ما گفتیم که اگر دال بر طبیعت باشد اینکه طبیعت بلا قید و شرط باشد نیاز به اثبات ندارد. ولی دالّ بر طبیعت بودنش مشکل د ارد. با هیأت که جمله حرفیه است مفهوم حرفی چه جوری می توانیم اینها را حل کنیم. در واقع مشکل ما یک مشکل کلی است من غیر اختصاص به هیأت، اصل سنخ الوجود بودن آن خیلی مشکل نیست حالا عرض می کنم آن مشکلش خیلی چیز نیست. یک مشکل خصوص به هیأت دارد که آن دو قسمی که شهید صدر با هم دیگر فرق گذاشته اند یک بحث در مورد آن دو قسم هست که اینها را باید بحث هایش را از هم تفکیک کنیم ببینیم به کجا می رسیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد